تهیه و تنظیم: الهام محمدی

واژهٔ پر کاربرد املایی

۱	**هایل: ترسناک**
کاربرد املایی درست	**کاربرد املایی نادرست**
آن‌که به دردی دایم و علّتی هایل مبتلا باشد و به هیچ تأویل خلاص نیابد. (خارج از کشور- ۸۹) در مقامی افتاده‌ام که هر ساعت موجی هایل می‌خیزد (هنر- ۹۵)	- شرح واقعهٔ حایل به کدام زبان داده شود که شدّت صدمت و صولت سطوت آن راه عبارت بسته است. (تجربی- ۸۵) - یکی از ملوک را مرضی حایل بود که اعادت ذکر آن ناکردن اولی (تجربی- ۸۹) - تا به برکات خلوص و یک‌دلی و میامن هم‌پشتی و معاونت از چندین ورطهٔ حایل خلاص یافتند. (خارج از کشور- ۸۸) هر ساعت سیلِ آفت قوی‌تر و موج محنت، حایل‌تر می‌گردد. (ریاضی- ۹۲)
۲	**هایل: مانع، حجاب**
کاربرد املایی درست	**کاربرد املایی نادرست**
- آن حایل میان کفر و دین بود. - ملک فرمود: مانع خشم و حایل سیاست آن بودکه صدق اخلاص و مناصحت تو می‌شناختم. (زبان- ۹۳)	- خرگوش گفت: از آن‌گه که هایل فراق در میان آمد و ریسمان لقا به انقطاع رسید به گوشهٔ عزلت افتاده‌ام. (زبان- ۸۷) - چه کنم بین من و دوست اجل هایل بود (تجربی- ۹۴) مقادیر آسمانی میان دانا و مطالب او هایل است. (تجربی-۹۷)
۳	**صواب: درست**
کاربرد املایی درست	**کاربرد املایی نادرست**
- از این اندیشهٔ ناصواب درگذر. (زبان- ۸۹) - صواب آن است که صاحب حق را مظفّر شمرد. (زبان- ۸۹) صواب من آن است که بر مواظبت و ملازمت اعمال خیر که زبدهٔ همهٔ ادیان است، اقتصار نماییم. (ریاضی ۹۷) تو آن‌چه شرط تدبیر است همی‌کن بر طریق صواب، که آن‌چه تقدیر است خود همی‌باشد. (خارج از کشور ۹۷)	- مگر ثواب باشد که بونصر مشکان که دارای عقار فراوانی است نیز اندر میان باشد. (زبان- ۸۵) - حالی به ثواب آن لایق‌تر که مهمّات را خوار شمرده نیاید. (هنر- ۸۸)
۴	**ثواب: پاداش**
کاربرد املایی درست	**کاربرد املایی نادرست**
- همّت بر اکتساب ثواب مقصور گردان. (زبان-۸۹) - آن‌که سعی او به مصالح دنیا مصروف باشد، زندگانی بر او وبال گردد و از ثواب آخرت بماند. (خارج از کشور- ۸۹) سه تن آرزوی چیزی برند و نیابند: مفسدی که ثواب مصلحان چشم دارد. (خارج از کشور- ۹۰)	گاه مجرمان را صواب کردار مخلصان ارزانی می‌دارند. (تجربی- ۸۶)
۵	**نواهی: نهی‌شده‌ها، منکَرات، زشتی‌ها**
کاربرد املایی درست	**کاربرد املایی نادرست**
- و هر پادشاه را که همهٔ ادوات مُلک مجتمع باشد و بنای اوامر و نواهی او بر بنیاد تأمّل و مشاورت آرمیده باشد، مُلک او از استیلای دشمنان مصون ماند. - هر آن‌چه از اوامر و نواهی فرمودی. (سراسری تجربی- ۹۱)	تو همیشه بر طاعت اوامر من اقبال نموده‌ای و از نواحی امتناع کرده. (خارج از کشور- ۸۸)
۶	**نواهی: (چ نامیه) نامیه‌ها**
کاربرد املایی درست	**کاربرد املایی نادرست**
چه امارت نواحی و مزید ارتفاعات و تمهید اسباب معیشت به عدل متعلّق است.	و آن نواهی از فساد و تباهی آن غدّار پاک گردانید. (زبان- ۸۶)

www.kanoon.ir

۷	منصوب: آن‌که برای انجام کاری به مقامی گماشته شده است، نصب کرده شده
کاربرد املایی درست	کاربرد املایی نادرست
خواجه احمد به وزارت منصوب شد.	خواجه احمد به وزارت منسوب شد. (زبان- ۸۵)
۸	منسوب: نسبت داده شده
کاربرد املایی درست	کاربرد املایی نادرست
- احتیاطی تمام فرموده است تا به کامکاری سلاطین و تهوّر ملوک منسوب نگردد و حکمی که در حقّ او رانند از مقتضای عدل دور نباشد. -درویش اگر سخاوت ورزد به افراط و زیاده‌روی منسوب شود. (ریاضی- ۹۳)	- به نادانی و غفلت منصوب گردم. (هنر- ۸۶) - هرگاه که به قصد و عمد منصوب نباشد مجال استعفا ... فراخ‌تر است. (ریاضی- ۹۱) اگر درویش سخاوت ورزد به اسراف منصوب گردد. (هنر۹۷)
۹	گذاردن: قرار دادن
کاربرد املایی درست	کاربرد املایی نادرست
- دل قوی دار و معاینهٔ خویش را به زرق و شعوذه فرونگذار. (زبان- ۸۸) - تو خبر نداری و به این طمع کار علم خویش فروگذاری و از علم دور افتی.	- عنان سخن به من سپاری و مناظرهٔ او با من گزاری. (تجربی- ۸۶) - آن را که خواهم بردارم و آن را که خواهم فروگزارم. (هنر- ۹۲) - و وضیع‌تر اصدقا آن است که در حال شدّت و نکبت صداقت را مهمل گزارد (انسانی- ۹۲) - موضع حزم و احتیاط را ضایع نگزارد. (زبان- ۹۳) - ... به هیچ حال دهشت را به خود راه ندهد و خوف و تحیّر را در دل مجال نگزارد. (خارج از کشور- ۹۳)
۱۰	گزاردن: به جای آوردن، انجام دادن
کاربرد املایی درست	کاربرد املایی نادرست
- ثبات قدم در راه خدمت‌کاری و حق‌گزاری به جهانیان نمایم. (زبان- ۸۷) - شکر نعمت‌های او گزاریم. - اگر کسی همهٔ عمر به صدق دل نماز گزارد. - ثنای باری عزّ اسمه می‌گویند و فرض ایزدی می‌گزارند. (خارج از کشور- ۹۲) - چون ملک این باب بشنود، شکرگزارد. (زبان- ۹۴)	- تا حقّ نعمت گذارده آید و کار از سامان نیفتد. (زبان- ۸۵) - و از حقوق پادشاهان بر خدمت‌کاران گذارد حقّ نعمت است. (هنر- ۹۱) - باید قدر دانند و شکر آن به سزاتر بگذارند. (زبان- ۹۲)
۱۱	غربت: دوری
کاربرد املایی درست	کاربرد املایی نادرست
تا جایی‌که خلق از مکاید فعلش برفتند و راه غربت گرفتند. (تجربی- ۸۹)	ایزد تعالی موهبت محبّت تو در چنین قربتی ارزانی داشت مرا و از چنگال محنت فِراق بیرون آورد.
۱۲	قربت: نزدیکی
کاربرد املایی درست	کاربرد املایی نادرست
منّت خدای را، عزّوجلّ که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت.	- هر دو مزید غربت، از دیگر خواص خدم مرتبهٔ تقدّم یافته بودند و رجوع معظمات امور با ایشان بود. (زبان- ۸۶) - و هر روز مقامی دیگر در بساط غربت به تازگی می‌یافت تا قدم راسخ گردانید و از جمله‌ی مشیران و محرمان گشت. (تجربی- ۸۷)

www.kanoon.ir

۱۳	مذموم: نکوهیده، سرزنش شده
کاربرد املایی درست	**کاربرد املایی نادرست**
- اگر شخص پلید تو را بارها بسوزند و دریاها بر آن برانند، گوهر ناپاک و سیرت مذموم تو از قرار خویش نگردد. - خدعه و تزویر همه صفات مذموم اخلاقی هستند.	بد سیرت مضموم طریقت را به تکلّف بر اخلاق مرضیّ آشنا نتوان کرد. (هنر- ۹۱) - سنّت‌های مضموم که ظلمهٔ ضالّه نهاده بودند به یک‌بار محو کرد. (خارج از کشور- ۹۲)

۱۴	مضموم: ملحق شده، ضمیمه شده
کاربرد املایی درست	**کاربرد املایی نادرست**
به هندوستان چنین کتابی است و می‌خواهیم که به این دیار نقل افتد و دیگر کتب هندوان بدان مضموم گردد.	دیگر کتب به آن مذموم گردد.

۱۵	تعلّم: علم آموختن
کاربرد املایی درست	**کاربرد املایی نادرست**
و فایده در تعلّم، حرمت ذات و عزّت نفس است، پس تعلیم دیگران همه کس را منفعت حاصل کند.	تا رنج تألّم و تفحّص هر چه تمام‌تر نباشد، در سخن این منزلت نتوان یافت. (زبان- ۸۸)

۱۶	تألّم: دردمندی، رنج
کاربرد املایی درست	**کاربرد املایی نادرست**
هر چند تأمّل زیادت می‌کنم، گمان من در وی نیکوتر می‌شود و ندامت و تألّم بر هلاک وی بیش‌تر.	خرگوش به برکت خرد پیش‌بین زنگ تعلّم و رنج از خاطر زدود و حجاب بین خود و خطر، حایل کرد.

۱۷	امارت: امیری کردن، فرمانروایی کردن
کاربرد املایی درست	**کاربرد املایی نادرست**
استحقاق وی به رُتبت پادشاهی و منزلت امارت معلوم و استقلال وی تقدیم ابواب سیاست و تمهید اسباب ایالت را مقرّر.	- چون امیری و حاکمی به عمارت و حکومت ولایتی رود، اهل آن‌جا مطلوب خود را در هر کسوت که متضمّن مصلحت خود دانند به عرض رسانند. (تجربی- ۸۵) - اعیان آن شهر فراهم آمدند تا کار عمارت بر کسی قرار دهند که مَلِک ایشان را وارثی نبود. (ریاضی- ۸۷) - اعیان شهر را حضور او موافق نمود و گفتند: شایستهٔ عمارت این خطّه اوست. (خارج از کشور- ۹۳)

۱۸	عمارت: آبادکردن، بنا کردن، ساختمان، بنا
کاربرد املایی درست	**کاربرد املایی نادرست**
- خانهٔ دل ما را از کرم عمارت کن / پیش از آن‌که این خانه رو نهد به ویرانی - در عمارت دستی چون ابر نیسان مبارک دارد. (زبان- ۹۲)	- یکی از ملوک با تنی چند از خاصّان در شکارگاهی به زمستان از سرای و امارت دور افتاد. - بلای مرگ را چون هنگام فرود آید، راه بدان امارت عالی چنان یابد که بدان کومهٔ مختصر. (خارج از کشور- ۹۱)

۱۹	اَمارات: نشانه‌ها، نشان‌ها (جمع اَمارة)
کاربرد املایی درست	**کاربرد املایی نادرست**
امارات آن بر خود ظاهر نگردانید و هیچ اضطراب ننمود.	پادشاه‌زاده‌ای را که علامات اقبال و عمارات در افعال وی واضح است و ... (زبان- ۹۲)

www.kanoon.ir

۲۰	فراغ: آسایش	
	کاربرد املایی درست	**کاربرد املایی نادرست**
	در طلب رضای فراغ دوستان سعی پیوندد. (زبان- ۹۰) توجّه: هم‌خانواده: نشاط غنا در من آور پدید / فراغت دهم زان چه نتوان شنید در وقتِ فراغْ موافقت اوّلی‌تر، و الاّ طاعِنان مجالِ وقیعت یابند. آن که گوید من از آزوهای جسمانی فارغم، سخرهٔ هوا باشد. (تجربی۹۷)	اگر جان و نفس فدای ذات و فراق او نگردانیم به کفران نعمت متّهم شویم.

۲۱	فراق: دوری، جدایی	
	کاربرد املایی درست	**کاربرد املایی نادرست**
	سینه خواهم شرحه‌شرحه از فِراق	با هزار سوزش فراغ و آرزومند اشتیاق، شرح واقعهٔ ... به کدام زبان داده شود. (تجربی- ۸۵) هر که در طالعش فِراغ افتاد / سایهٔ او از او کنار کند (ریاضی- ۹۴)

۲۲	سفیر: فرستاده	
	پس سفیری به بارگاه پادشاه فرستادند به همراه هدایای بسیار.	زاغ این سخن بشنود و بی‌واسطهٔ صفیر و مشیر در محضر حاضران زبان بگشود. (خارج از کشور- ۹۰)

۲۳	صفیر: صدای بلند	
	کاربرد املایی درست	**کاربرد املایی نادرست**
	-آن‌که او آواز مرغ آموخته است، او مرغ نیست، صیّاد مرغان است، بانگ و صفیری می‌کند تا او را مرغ دانند. - در هوا چون بشنود بانگ صفیر ... (خارج از کشور- ۹۴) صفیر مرغ برآمد بط شراب کجاست؟/ فغان فتاد به بلبل نقاب گل که کشید؟(خارج از کشور- ۹۷)	پرنده، آن‌جا همی‌نشست و سفیری می‌زد.

۲۴	غدر: حیله، مکر، فریب	
	کاربرد املایی درست	**کاربرد املایی نادرست**
	- تا دلایل غدر و خدیعت و مکر او ظاهر گشت. (زبان- ۸۵) - روزگار انصاف گاو بستد و دمنه را رسوا گردانید و غدر و شعوذهٔ او بر شیر معلوم گشت. (هنر- ۹۱)	تا دلایل قدر و مکر او ظاهر گشت. (زبان- ۸۶)

۲۵	قدر: ارزش	
	کاربرد املایی درست	**کاربرد املایی نادرست**
	- به نزدیک اهل مروّت بی‌قدر و قیمت گردیم. تا خصم بزرگوار قدر و کریم نباشد اظهار قدرت و شوکت روا ندارد. (تجربی- ۹۲) - هر که در ادای شکر و شناخت قدر نعمت غفلت ورزد، نام او در جریدهٔ عاصیان ثبت گردد. (خارج از کشور- ۹۳)	[هر فرمان را] آن صدر با غدر بل آن بدر هر صدر، پیش از ادای وحی همی‌خواندی. (تجربی- ۹۲)

۲۶	ثنا: ستایش	
	کاربرد املایی درست	**کاربرد املایی نادرست**
	- پس از ثنای جمع لب به سخن گشود. - زیادت هزار منبر نهاده شده است که بر آن ثنای باری عزّ اسمه می‌گویند. (خارج از کشور- ۹۲) -دل‌خواه‌تر ثناها آن است که بر زبان گزیدگان و اشراف رود. (هنر-۹۴)	سه تن آرزوی چیزی برند و نیابند: مفسدی که ثواب مصلحان چشم دارد و بخیلی که سنای اصحاب مروّت توقع کند. (خارج از کشور- ۹۰ و ریاضی- ۹۵)

www.kanoon.ir

۲۷	**سنا: نور و روشنی**
کاربرد املایی درست	**کاربرد املایی نادرست**
گر خسیسی بر من گران سر است رواست/که او زمین کثیف است و من سمای سنا منت خدای را که همی‌بینمت به کام/در خانه سعادت و بر مسند سنا	
۲۸	**اَلَم: درد، رنج**
کاربرد املایی درست	**کاربرد املایی نادرست**
می‌زد به شمشیر جفا می‌رفت و می‌گفت از قفا / سعدی بنالیدی ز ما مردان ننالند از اَلَم (زبان-۹۵)	ـــــ
۲۹	**علَم: پرچم، درفش**
کاربرد املایی درست	**کاربرد املایی نادرست**
دو برادری مثل عَلَمَ یزید می مانید .دراز دراز،...	
۳۰	**اَمل: آرزو**
کاربرد املایی درست	**کاربرد املایی نادرست**
بیا که قصر امل سخت سست بنیاد است / بیار باده که بنیاد عمر بر باد است	با چنین کوتهی عمر بیان نتوان کرد/ قصّهٔ طول عَمَل را که سخن طولانی است.
۳۱	**عمل: کار**
کاربرد املایی درست	**کاربرد املایی نادرست**
به عمل ذبح‌کردن «بسمل کردن» گفته می‌شود. مطربی: عمل و شغل مطرب است. به سزای عمل ناجوان‌مردانه‌اش سرش را از تن جدا کردم. در همان ساعات اوّلیهٔ عملیات، خطوط دفاعی دشمن یکسره فروریخت.	ـــــ
۳۲	**نقض: شکستن، شکستن عهد و پیمان**
کاربرد املایی درست	**کاربرد املایی نادرست**
- اگر آن چه صورت حال است، بازگو کنم، نقض عهدی که با خرس بسته‌ام، لازم آید. (هنر- ۸۷) - هر که ملک را بر غدر تحریک نماید و نقض عهد را در دل او سبک گرداند، یاران و دوستان را در بلا نهاده باشد. - اگر خلاف آن‌چه در هنگام اسارت گفته‌ام، مبادرت ورزم، در وقت خلاص و فراغ به نقض عهد، متّهم گردم. تا عهد تو بربستم، عهد همه بشکستم/ بعد از تو روا باشد نقض همه پیمان‌ها	- غافل‌تر ملوک آن است که در اهتمام رعایا نکوشد و عهود و مواثیق ملک را نغز گرداند. (انسانی- ۹۲) -اندیشهٔ نغزِ عهد و خلاف وعد می‌کرد. (زبان ۸۵ و ۸۶)
۳۳	**نغز: نیک، خوب**
کاربرد املایی درست	**کاربرد املایی نادرست**
دَرَد پردهٔ غنچه را بادِ بام / هزار آورد نغز گفتارها لطایف: جمعِ لطیفه، چیزهای نیکو و نغز، گفتار نرم و دلپذیر	سخن‌ها و عذرهای نقض که می‌نهد و مخلص‌های باریک می‌جوید.

www.kanoon.ir

۳۴	صلاح: شایسته و مناسب بودن امری، مصلحت، نیکوکاری	
	کاربرد املایی درست	**کاربرد املایی نادرست**
	اهل آن مکان صلاح کار در آن دیدند که شیران را بکشتند. مصلحت: آنچه که سبب خیر و صلاح انسان باشد.	چون اولوالامر از سلاح و فساد ایشان واقف نباشند، مطالب ایشان را به اجابت مقرون گرداند. (تجربی- ۸۵) مروّت عنوان طریقت است و فتوّت سلاح صحبت ... (زبان- ۸۹)
۳۵	سلاح:ابزار جنگ	
	کاربرد املایی درست	**کاربرد املایی نادرست**
	خبرهای تازه از سازمان ارتش و سلاح‌های پیشرفتهٔ آن کشور، سایهٔ وحشتی بر وجودش انداخته بود سِلیح: افزار جنگ، ممال سلاح	
۳۶	طبع: سرشت، طبیعت، ذوق	
	کاربرد املایی درست	**کاربرد املایی نادرست**
	یک نفر نویسنده که در عهدی مشهور و سبکش مطبوع طبع همگان است در عهد دیگری چندان اعتباری به سبک او نمی‌گذارند. ای تو رمه سپرده به چوپان گرگ‌طبع/ این گرگی شبان شما نیز بگذرد اشُتر به شعرِ عرب در حالت است و طَرَب/گر ذوق نیست تو را کژطبع جانوری طبیعت: خو، عادت، طبع و سرشت آقای مدرّس، مَردِ خوب و شوخ طبعی است. دون همّت:کوتاه همّت ، دارای طبع پست و کوتاه اندیشه شعری در مدح گیوهٔ من بگویید، بدانم قوّت طبع شما تا چه پایه است جوانی خردمند از فنون فضایل، حظّی وافر داشت و طبعی نافر. (زبان۹۷)	- برای ایّام محنت و روزگار مشقّت گنجی سازم تا شادی دل و فرح تبع من از آن بیفزاید. (هنر- ۸۶) - از خاکساران متواضع هیچ‌کس را این فروتنی و سلامت تبع نیست که شتر راست. (خارج از کشور- ۸۸)
۳۷	تبع: پیروی	
	کاربرد املایی درست	**کاربرد املایی نادرست**
	در اصطلاح، گوییم «نقش‌های تَبَعی »	چون اول خط نقطه بد و آخر نقطه/خود را طبع گردش پرگار مدارید
۳۸	غالب: چیره، مسلّط	
	کاربرد املایی درست	**کاربرد املایی نادرست**
	- هوا بر احوال ایشان غالب و خطا در افعال ایشان ظاهر (تجربی- ۸۶) - حسرت و المی بر من غالب و مستولی گردد. (هنر- ۹۱) خروسِ غالب، حرکتی کرد نه مناسبِ حال درویشان.	همیشه اجل بر امل قالب دارد. (زبان- ۸۹)
۳۹	قالب: شکل، هیئت	
	کاربرد املایی درست	**کاربرد املایی نادرست**
	پس اشعار نیکو در قالب غزل سروده است. برای این کار از داستان یا حکایت در قالب شعر و نثر بهره گرفته است. این سروده را از نظر قالب و مضمون با شعر حافظ مقایسه کنید.	گر قالبت در خاک شد جان تو بر افلاک شد/گر خرقه تو چاک شد جان تو را نبود فنا

www.kanoon.ir

۴۰	معونت: کمک، یاری
کاربرد املایی درست	**کاربرد املایی نادرست**
- و در تخلّص تو از آن معونت و مظاهرت روا نبیند. (هنر-۹۰) - مرا هیچ تدبیر موافق‌تر از صلح دشمن نیست که در ورطهٔ بلا مانده است و بی‌معونت من از آن خلاص نتواند یافت. (زبان- ۹۱) باری تعالی توفیق معونت ارزانی داشت. (ریاضی ۹۷)	- در کسب منافع و دفع مضارّ مؤونتی و مظاهرتی واجب دارد. (زبان-۹۰) - اگر کسی را بخت مئونت نماید و ملازمت این سیرت دست دهد بر آن تحمید و صلت چشم نتوان داشت. (زبان- ۹۳)

۴۱	غزا: جنگ، نبرد، آورد: پیکار
کاربرد املایی درست	**کاربرد املایی نادرست**
مردی که در مصاف، زره پیش بسته بود/ تا پیش دشمنان نکند پش بر غزا (ریاضی ۹۷) در غزا بر پهلوانی دست یافت/ زود شمشیری بر آورد و شتافت	

۴۲	قضا: سرنوشت، تقدیر
کاربرد املایی درست	**کاربرد املایی نادرست**
هر قضایی سببی دارد و من در غم دوست/ اجلم می‌کشد و درد فراقش سبب است	

۴۳	قریب: نزدیک
کاربرد املایی درست	**کاربرد املایی نادرست**
شاخ خشک و تر قریب آفتاب/آفتاب از هر دو کی دارد حجاب	با نور آفتاب بود سایه‌ات غریب/وز جرم آفتاب جهان تا جهان بعید

۴۴	غریب: بیگانه
کاربرد املایی درست	**کاربرد املایی نادرست**
تو در جهان غریبی غربت چه می‌کنی/قصد کدام خسته جگر می‌کنی مکن	زین فرقت و قریبی طبعم ملول شد/ای مرغ روح وقت نیامد که برپری

۴۵	متابعت: پیروی کردن
کاربرد املایی درست	**کاربرد املایی نادرست**
از متابعت من اعراض کردند ... (تجربی- ۸۸)	امروز که زمانه در اطاعت و فلک در مطابعت رای و رایت سلطان

۴۶	مطاوعت: فرمان‌بردن
کاربرد املایی درست	**کاربرد املایی نادرست**
- سر ایشان کبوتری بود که او را مطوّقه گفتندی و در طاعت و مطاوعت او روزگار گذاشتندی. - و از حقوق پادشاهان تقریر ابواب مطاوعت است. (هنر- ۹۱)	خواهد که خلایق او را متاوعت و متابعت نمایند. (تجربی- ۸۵)
توجه: املای این دو واژه «متابعت و مطاوعت» را که با یک معنی به‌کار می‌روند، با یک‌دیگر اشتباه نگیرید.	

۴۷	زلّت: خطا، لغزش
کاربرد املایی درست	**کاربرد املایی نادرست**

- آدمیان را از روی لغزش و زلّت یا از روی غضب از این نوع حادثه‌ها افتد. - بی‌زلّت و بی‌گناه محبوسم - رأی زلّت بخشای سعادت‌بخش، بر ایشان ترحّم نمود. (ریاضی- ۹۶)	-گاه ناصحان را به عذاب ذلّت جانیان مؤاخذه می‌نمایند. (تجربی- ۸۶) - هیچ‌کس از سهو و ذلّت مصون و معصوم نتواند بود. (ریاضی- ۹۱) آدمی از جرم و ذلّت معصوم نتواند بود. (هنر- ۹۶)
۴۸	**ذلّت: خواری، حقارت**
کاربرد املایی درست	**کاربرد املایی نادرست**
خدایا به ذلت مران از درم/ که صورت نبندد دری دیگرم	ای که ندیدی مقام عاشق و معشوق/ عزّت منعم ببین و زلّت سائل (تجربی ۹۷)
۴۹	**مظاهرت: پشتیبانی‌کردن، یاری‌کردن، حمایت**
کاربرد املایی درست	**کاربرد املایی نادرست**
- این است داستان موافقت برادران و مظاهرت ایشان در مسرّت و مصیبت که هر یک در حوادث ایّام و مصایب زمانه به جای آوردند. (خارج از کشور- ۸۸) - امّا مُلک به عنایت ازلی و مساعدت روزگار و به معونت و مظاهرت یاران توان یافت. (خارج از کشور- ۹۳)	- و در تخلّص تو از آن معونت و مضاهرت روا نبیند. (هنر- ۹۰) - به طمع معونت و مضاهرت، مصالحت من بپذیرد و هر دو را به برکات راستی نجاتی حاصل آید. (زبان- ۹۱) - من نه بر کسب خویش اعتماد داشتم و نه به معونت و مضاهرت کسی استظهاری فرا می‌نمودم. (هنر- ۹۵)
۵۰	**حمیّت: مروّت، مردانگی**
کاربرد املایی درست	**کاربرد املایی نادرست**
- درویشی اصل بلاها و داعی دشمنایگی خلق و و زایل‌کنندهٔ زور و حمیّت است. (تجربی- ۸۷) - شیر گفت: هرگاه شفقت و حمیّت گاو یاد کنم، حسرت مستولی گردد. (هنر- ۹۱) - درویشی و فقر، اصل بلاها و زایل‌کنندهٔ زور و حمیّت و مجمع شرّ و آفت است. (ریاضی- ۹۳)	اگر از روی دین و همیّت کوششی پیوسته آید، برکات و ثواب‌های آن را نهایت صورت نبندد. (ریاضی- ۸۹)
۵۱	**ستوران: جمع ستور، چهارپایان**
کاربرد املایی درست	**کاربرد املایی نادرست**
- در نواحی روستای او دو شیر پدید آمدند و ستوران را می‌کشتند. گرمایی سخت و تنگی نفقه و علف نایافت و ستوران لاغر و مردم، روزه به دهن. هرکه اهتمام او برای طعمه است در زمرهٔ بهایم و ستوران، معدود گردد و در زمرهٔ صاحب‌دلان متجلی نشود. (ریاضی ۹۷)	غرض کشاورز در پراکندن تخم دانه باشد که قوت اوست اما کاه که علف سطوران است به تَبَع آن هم حاصل آید. (زبان- ۸۹)
توجه: سطور: جمع سطر **مثال:** در کتاب تاریخ بیهقی، از خلال سطور آن با روحیّات و کردار هریک از ایشان آشنا می‌شویم.	
۵۲	**تأمّل: دربارهٔ امری به دقت فکر کردن، درنگ کردن در کاری**
کاربرد املایی درست	**کاربرد املایی نادرست**
- این کتاب بر ذکر و اظهار بعضی از آن مشتمل است، تأملی به سزا رود، شناخته گردد. (زبان- ۸۸) - چون تأمّلی فرماید و تمییز ملکانه بر تزویر تو گمارد، رسوایی تو پیدا آید. (هنر- ۹۳)	- من آن راجح سخن قاصرفعلم که در خواتم‌کارها تعمّل کافی نکنم. (ریاضی - ۸۵) - از فواید تدبّر و تعمّل غافل باشد تا از فرط استیصال کار او به وخامت رسد. (ریاضی- ۸۸)

- در کارها پیش از تأمّل و تدبّر آغاز نکند. (زبان- ۹۳) - هر چند که در ثمرات عفت تأمل بیش کردم، ... (زبان- ۹۶) هرچند که در ثمرات عفّت تأمّل بیش کردم، رغبت در اکتساب آن زیادت گشت. (ریاضی ۹۷)	-خردمند باید که در این حکایت به نور عقل تعمّلی کند. (خارج از کشور-۸۸) - هر آن‌چه فرمودی از سر تعمّلات درونی و فراست بود. (تجربی- ۹۱) - در کارها پیش از تعمّل و تدبّر اقدام نکند. (زبان- ۹۴)

۵۳	نَسَب: نژاد، تبار، نژاد ارجمند
کاربرد املایی درست	**کاربرد املایی نادرست**
و نَسَب او به بزرگان می‌رسید.	- ملک‌زاده جواب نیکو و به وجه گفت و از نَصَب خویش ایشان را اعلام داد. (ریاضی- ۸۷) - که به حسب و نَصَب ایشان التفات ننماید. (زبان- ۸۸)

۵۴	نصب: گماشتن، قرار دادن یا گذاشتن چیزی در جایی
کاربرد املایی درست	**کاربرد املایی درست**
کدام پایهٔ تعظیم نصب شاید کرد/که درمسالک فکرت نه برتر ازآنی	نوازش‌های عشق او لطافت‌های مهر او/رهانید و فراغت داد از رنج و نسب ما را

۵۵	حضر: محل حضور، منزل، اقامت در شهر
کاربرد املایی درست	**کاربرد املایی نادرست**
روزگاری دراز در کسب مال زحمت‌های سفر و حضر کشیده‌ام و حلق خود را به سرپنجهٔ گرسنگی فشرده.	انواع هول و خطر و هزینهٔ حذر و مشقّت سفر بر حریص آسان‌تر از دست‌درازی برای قبض مال بر سخی. (ریاضی- ۸۸)
توجه: «سفر و حضر» غالباً با هم در جمله به‌کار می‌روند.	

۵۶	حذر: پرهیز کردن، دوری کردن، ترسیدن
کاربرد املایی درست	**کاربرد املایی نادرست**
ای پسر نیک حذر دار از این هر سه عدد / یک دو بار اینت بگفتم و این بار سوم گر از حضیض جهالت حذر توانی کرد / به اوج عزّ و قناعت گذر توانی کرد (زبان- ۹۵) بهر استثناست این حزم و حذر/ زان‌که خر را بز نماید این قدر (هنر ۹۷)	کشتی بی‌لنگر آمد مرد شر / که ز باد کژ نیابد او حَضَر (تجربی- ۹۴)

۵۷	خوار: بی‌مقدار، بی‌ارزش
کاربرد املایی درست	**کاربرد املایی نادرست**
عاجزتر ملوک آن است که مهمّات ملک را خوار دارد. (تجربی- ۹۰)	ملک از استماع این نصیحت امتناع نمود و سخن مشیرِ بی‌نظیر خار داشت. (زبان- ۸۹)

۵۸	خار: تیغ
کاربرد املایی درست	**کاربرد املایی نادرست**
خاری که به من در خلد اندر سفر هند / به چون به حضر در کف من دستهٔ شب بوی	ـــــــ

۵۹	مهمل: بیهوده، بی‌معنی، کلام بیهوده و بی‌معنی
کاربرد املایی درست	**کاربرد املایی نادرست**
این‌قدر مهمل گفت که سررشته‌ی امور از دستمون رفت. تا جانب دین و مروّت مهمل گذاشت (زبان- ۹۶)	- جانب حزم را محمل نگذارد. (زبان- ۸۶) - موضع حزم و احتیاط را محمل گذارد. (تجربی- ۹۰)

www.karnoon.ir

۶۰	**مستور: پنهان، مخفی**
کاربرد املایی درست	**کاربرد املایی نادرست**
- تن ز جان و جان ز تن مستور نیست. - دربان، اعیان را گفت: این کار مستور گزارید که من جاسوسی گرفته‌ام. (ریاضی - ۸۷)	- هر یک با کینه‌ای در سینه مسطور ترکِ مواصلت او کردند. (هنر - ۸۵) - حاصل آن باشد که خیر و شر مخفی و مسطور گردد. (تجربی - ۸۵)
توجه: مسطور: نوشته شده، به سطر درآورده **مثال:** وصف آن در کتب تواریخ مسطور و مذکور است.	
۶۱	**اتباع: پیروان**
کاربرد املایی درست	**کاربرد املایی نادرست**
- و اتباع و حشم او از آن خطّه بیرون کردند. (زبان-۸۵) -اگر محتاج شوی به لشکر و سپاه و اتباع، همه ساخته آید. (خارج از کشور - ۹۱) -اشارت آن دژخیمان به هلاک من و عزیزان و اتباع کشیدی (زبان-۹۴)	پس فرمود تا اطباع و حشم او از آن خطّه بیرون کردند. (زبان - ۸۶) الحق پشت و پناه سپاه و اطباع من بود. (هنر - ۹۱)
۶۲	**صفوت: برگزیده و خالص از هر چیز**
کاربرد املایی درست	**کاربرد املایی نادرست**
- در خبر است از سرور کاینات و رحمت عالمیان و صفوتِ آدمیان ... - گفت لابد درد را صافی بود / زین دلالت دل به صفوت می‌رود (خارج از کشور - ۹۴)	چون آن همای هوا، هُما قدر و سما رفعت، آدم سفوت، برهان الحق، ... . (ریاضی - ۹۲)
۶۳	**وزر: بار گناه، گناه**
کاربرد املایی درست	**کاربرد املایی نادرست**
به آن‌چه دارم و اندک است قانعم، وزر و وبال این چه به کار آید؟	وذر آن درگردن بماند و اگر به گناهی که ندارم، اعتراف کنم ... (هنر - ۸۷) ایشان بر مقتضی و موجب ریای نفس در دام کام گام نهد و وذر و وبال را حمل نماید. (ریاضی - ۹۲)
۶۴	**محظور: قدغن، ممنوع، تنگنا**
کاربرد املایی درست	**کاربرد املایی نادرست**
مهمان‌ها سخت در محظور گیر کرده و تکلیف خود را نمی‌دانند. در شریعت شفقت و رأفت محظور شمردندی. (ریاضی - ۹۴) ارتکاب این محظور جایز شمرد. (زبان - ۹۶) مهتران قصد زیردستان در مذهب سیادت محظور شناسند. (انسانی ۹۷)	مهتران و بزرگان، قصد زیردستان و اتباع در مذهب سیادت محضور شناسند. (تجربی - ۹۲)
۶۵	**محظوظ: بهره‌ور**
کاربرد املایی درست	**کاربرد املایی نادرست**
کسی که علی قدر حال از این علم بهره مند و محظوظ نباشد از نوع انسان بیرون است	و مجموع شاهزادگان و تمام اعیان و ارکان دولت را به انعامات خسروانه محضوظ گردانید.
۶۶	**روضه: باغ، گلزار (روضه‌ی رضوان: بهشت)**
کاربرد املایی درست	**کاربرد املایی نادرست**
نادره کبکی به جمال تمام / شاهد آن روضهٔ فیروزه فام	گاه هستِ جمال احدیت و گاه نیست کمال صمدیت گشتند و گاه در روزهٔ الفت از شراب قربت سرمست شدند. (هنر - ۹۲)
۶۷	**حلاوت: شیرینی**

www.kanoon.ir

کاربرد املایی درست	کاربرد املایی نادرست
فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر / سخن نو آر که نو را حلاوتی است دگر	گاه از هلاوت حیّ رحمان سرمست، گاه از منّت رحیم پست. (هنر- ۹۲)
۶۸	**فصاحت: درستی و شیوایی، سخنی روان که با استفاده از لغات و ترکیبات خوش آهنگ و رایج و ترکیب‌بندی درست عبارات و جملات مطلق قواعد زبان صورت می‌گیرد.**
کاربرد املایی درست	**کاربرد املایی نادرست**
فصاحتی و بلاغتی داشت که کسی نداشت. درویش اگر فصاحت نماید نسخته‌گوی گویند. (هنر ۹۷)	درویش اگر فساحت نماید، بسیارگوی باشد. (ریاضی- ۹۳)
۶۹	**ثقت: اطمینان**
کاربرد املایی درست	**کاربرد املایی نادرست**
و ثقت دوستان به کرم عهد تو بیفزاید. (خارج از کشور- ۹۶) واثقم که اگر تفرّس به‌سزا رود همه حال برائت حقّ و تعهد من ظاهر گردد. (خارج از کشور- ۹۷)	برائت ساحت و کمال دیانت خویش سِقَطی تمام دارم و متیقّنم (یقین دارم)، ... (خارج از کشور- ۹۶)
۷۰	**اهتمام: کوشش کردن، توجه کردن، تیمار داشت**
کاربرد املایی درست	**کاربرد املایی نادرست**
دو ساعت دور میز حلقه‌زده در صرف کردن صیغه‌ی «بلّعتُ» اهتمام تامی داشتند.	هر که در صیانت ذات خویش احتمام ننماید، دیگران را در وی امیدی نماند. (هنر- ۹۳)
۷۱	**عزیمت: قصد کردن، سفر کردن، حرکت کردن**
کاربرد املایی درست	**کاربرد املایی نادرست**
پس از عزیمت رضا شاه- که قبلاً رضاخان بود و بعداً هم رضاخان شد- همهٔ تبعیدی‌ها رها شدند.	چه می‌خواستی که قرار عظیمت ما در تقدیم و تأخیر آن غرض بشناسی (زبان- ۹۳)
۷۲	**سورت: تندی، تیزی، شدّت اثر**
کاربرد املایی درست	**کاربرد املایی نادرست**
سورت سرمای دی بیدادها می‌کرد.	او چون صورت آن شیران و صولت آن دلیران مشاهده کرد ... (زبان- ۹۶)
۷۳	**صورت: ظاهر، شکل، سیما**
کاربرد املایی درست	**کاربرد املایی نادرست**
الهی، روا مدار در ورای صورت آراستهٔ ما سیرتی زشت و ناهموار نهفته باشد.	از سورت دعوی در حقیقت معنی آویختند. (خارج از کشور- ۹۲)
۷۴	**خواستن: تقاضا کردن**
کاربرد املایی درست	**کاربرد املایی نادرست**
گر مرد به نزدیک تو خواهنده بیاید/جود تو کند خواستن از مرد تقاضا	با حکم ابد باد بقای تو برابر/ ای یافته از حُکم ازل هرچه دلت خاست
۷۵	**خاستن: بلندشدن، ایستادن**
کاربرد املایی درست	**کاربرد املایی نادرست**

نور از کواکب کاسته دود از جهان برخاسته/ چون مردم بی‌خواسته عالم ز زینت بینوا	غریو از بزرگان مجلس بخواست/ که گویی چنین شوخ‌چشم از کجاست (هنر ۹۷)
۷۶	**نکهت: بوی خوش**
کاربرد املایی درست	**کاربرد املایی نادرست**
رنگین‌سخنان در سخن خویش نهان‌اند / از نکهت خود نیست به هر حال، جدا گل	نسیم باد صبا چون ز بوستان آید / مرا ز نکحت او بوی دوستان آید (هنر - ۹۶)
۷۷	**بحر: دریا**
کاربرد املایی درست	**کاربرد املایی نادرست**
در قعر بحر مودّت چنان غریق بود که مجال نفس نداشت. (زبان ۹۷)	بهرْ بَرِ جود او چو قطره به جیحون/ کوه بَرِ حلم او چو صخره به صحرا
۷۸	**بهر: برای**
کاربرد املایی درست	**کاربرد املایی نادرست**
پرهیز کرده بودم و سوگند خورده نیز/ کز بهر کام دل نشوم فتنهٔ بلا	آفتاب از بحر آن تا تو ببخشی روز بزم/ کرد سنگ خاره را پرگوهر و پر زرّ ناب